

حمایت از مضطر در معاملات اضطراری؛ مبانی و راهکارها^۱

سیدجعفر کاظم‌پور^۲

چکیده

توسعه‌ی تجارت، لیبرالیسم اقتصادی و در نتیجه‌ی آن ظهور قدرت‌های اقتصادی، شکاف عمیقی بین طبقات برخوردار و نیازمند ایجاد کرده است. فرصت بهره‌مندی از قدرت اقتصادی، توان بهره‌کشی از طبقات ضعیف را نیز به دنبال دارد. نیاز به تأمین نان و درمان و سایر نیازهای اساسی مدرن از قبیل تحصیل و اشتغال، طبقات ضعیف را به معاملاتی وا می‌دارد که هرچند به ظاهر با اراده‌ی آزاد همراه است، اما در پناه اضطرار و درماندگی مضطر، معامله‌ای نابرابر به نظر می‌رسد. تحمیل شروط نابرابر اقتصادی در قرارداد، عدالت‌خواهان را به واکنش وامی‌دارد. هرچند حمایت از مضطر، مستلزم شناسایی قراردادی است که منعقد کرده است، اما چنان‌چه قرارداد شائبه‌ی ناروایی بیابد، حمایت از مضطر نیز به گونه‌ای دیگر متجلی می‌شود. موضوع این مقاله، چگونگی حمایت از مضطر و تعدیل قرارداد و زدودن شروط ظالمانه‌ای است که در اندیشه‌ی فقیهان و نیز در نظام قانون‌گذاری ایران بدون پشتوانه نیست.

واژگان کلیدی: اضطرار، حمایت از مضطر، معاملات اضطراری، شروط ظالمانه، سوءاستفاده از اضطرار.

۱. تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۱/۸/۳؛ تاریخ پذیرش نهایی مقاله ۱۳۹۲/۱/۲۴.

۲. دکتری حقوق خصوصی، معاون اداره‌ی کل تدوین لوایح و مقررات قوه‌ی قضاییه:

درآمد

نگرش سنتی به موضوع معاملات مضطر، بر اساس آن چه از مجموع نظرات فقهی استنباط می‌شود، این است که این گونه معاملات ماهیتی متفاوت با معاملات اکراهی دارند و برخلاف دسته اخیر، صحیح تلقی می‌شوند؛ اندیشه‌ای که در ماده‌ی ۲۰۶ قانون مدنی انعکاس یافته است. اما مطالعه در اندیشه‌ی فقیهان، این نتیجه‌ی کلی را ثابت می‌کند که این نظریه، ناظر بر موردی است که حالت درونی و وضعیت اقتصادی شخص معامل، بدون این که از آن استفاده‌ی ناروا شده باشد، او را وادار به معامله کرده است اما اضطرار، دو چهره‌ی مختلف دارد. یک چهره، همان است که فقیهان گفته‌اند و چهره‌ی دیگر که مورد غفلت واقع شده، این است که، یک طرف از وضعیت اضطراری طرف مقابل خود مطلع باشد و از آن سوءاستفاده کند و از این طریق شروط و یا قیمتی را تحمیل کند که در حالت عادی، هیچ فروشنده یا خریداری حاضر به انعقاد چنین قراردادی با این شرایط نباشد. درست است که اضطرار درونی شخص، او را وادار به انعقاد قرارداد می‌کند که فی‌نفسه غیرمشروع نیست و هیچ شباهتی به اکراه ندارد، ولی چهره‌ی خشن این معاملات، روی دیگر آن است که یک طرف در صورت اطلاع از آن وضعیت، دچار وسوسه می‌شود و از آن بهره‌برداری غیرعادلانه می‌کند؛ امری که وجدان انسانی نمی‌تواند نسبت به آن بی‌تفاوت باشد و به آن واکنش قهری نشان می‌دهد؛ واکنشی که به حکم تشخیص ذاتی عقل نسبت به قبح اعمال، نه تنها جدا از آموزه‌های اخلاقی و شرعی نیست، بلکه دقیقاً با آن منطبق است. آن چه در این قسمت از بحث، موضوع گفت‌وگو است، این چهره‌ی زشت است؛ آیا همان گونه که اکثر فقیهان اندیشیده‌اند، باید به تصور حمایت از اراده‌ی سالم مضطر و این که عنصر نامشروعی از جانب او صورت نگرفته است و به دلیل امتنانی بودن حدیث رفع،^۱ مانع اقدام در جهت حمایت از ایشان شد و از اقدام ناصحیح و غیراخلاقی طرف دیگر چشم پوشید

قطعاً عقد به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی که در متن اجتماع به وجود

۱. «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تَسَعَةً: مَا لَا يَغْلَمُونَ وَمَا لَا يَطِيقُونَ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَمَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ وَالْأَخْطَاءُ وَالنَّسَبِيَانُ وَالطَّيْرَةُ وَالْحَسَدُ وَالْوَسْوَسَةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ» (خوبی، ۱۴۱۲: ۳۵۳). نه چیز از امت من برداشته شده است: آن چه نمی‌دانند، آن چه طاقت ندارند، آن چه بر آن مجبور شده‌اند، آن چه بدان اضطرار پیدا کرده‌اند، اشتباه، فراموشی، فال بد، احساس حسادت (مادامی که به مرحله عمل نرسیده است، و یا محسود واقع شدن) و وسوساوس شیطانی در امر خلقت.

می‌آید، با آن رشد می‌کند و در آن به تکامل می‌رسد، رشد و تکامل خود را بر باورهای اجتماعی مبتنی می‌کند و خود را با نیازهای زمان هم‌گون می‌کند. هم‌گام‌سازی عقد با مصالح اجتماعی، ضرورتی است که نتیجه‌ی چشم‌پوشی از آن، عقب ماندن از رشد سریع جامعه است. اصولاً حقوق هم‌پای تحولات اجتماعی حرکت می‌کند و عقد به عنوان عنصری از حقوق، از این هم‌پایی مستثنا نیست. امروزه، اضطرار در جوامع صرفاً در مثال‌های ساده‌ای مانند فروش مال خود در جهت رفع درماندگی ناشی از گرسنگی و قحطی و یا درمان فرزند نیست، بلکه در تمام لایه‌های رویین و زیرین روابط اجتماعی به صورت ملموس نقش نخست را ایفاء می‌کند و چپاول‌گران اقتصادی، در این وانفسا به دنبال سودجویی هستند. آیا باید مردمان درمانده را در دهان لیبرالیسم رها ساخت و صرفاً به ایشان گفت که به حکم «خود کرده را تدبیر نیست»، چاره‌ای جز پذیرش و تن دادن به نتایج، هرچند ظالمانه‌ی قرارداد ندارند؛ یا این که باید با حفظ اصالت‌های حقوق قراردادها و باورهای بنیادین آن، اقدامی تحول‌ساز در حمایت از افراد درمانده انجام داد. هر طرح نویی، به معنای طرد باورهای دیرین تمدن‌ساز جوامع نیست، بلکه این ضرورت همگامی با تحولات نوین است که هم‌پیمانی با باورهای دیرین را رنگ نو می‌دهد و چهره‌ای جدید برای آن ترسیم می‌کند. اندیشه‌ی عدالت‌خواهانه و حمایت‌مآبانه از طرف ضعیف قرارداد، از جمله مضطر که شکل‌های نوین آن در جامعه بسیار گسترده است، حقوق‌دان را وا می‌دارد که طرحی نو در اندازد و اندیشه‌ی اجحاف‌کنندگان را براندازد. اما این بیان به معنای نادرستی باورهای اندیشمندان فقهی در فرض اضطرار مطلق نخواهد بود. قبل از پرداختن به تئوری‌های مطرح، لازم است تعریف مختصری از اضطرار ارائه و نظریه‌ی قانون مدنی در خصوص معاملات مضطر به اختصار بیان شود.

۱. تعریف اضطرار

اضطرار در لغت، مصدر باب افتعال از واژه‌ی «ضرر» و به معنای ناچار شدن، ناگزیر شدن، بی‌چاره شدن و بی‌پناه ماندن است (انصاری، مسعود و طاهری، محمدعلی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۳۳۶). و در قرآن کریم نیز اضطرار در همین معنی استفاده

شده است.^۱ در اصطلاح نیز عبارت است از «اوضاع و احوالی که شخص در آن ناگزیر به انجام یا ترک کاری می‌شود که ممکن است مانند مصرف گوشت خوک، حرام باشد. و یا مثل ناگزیر شدن به انجام معامله‌ی مباح باشد (نجفی، محمد حسن، ج ۲۳: ۳۳۳؛ همان، ج ۳۶: ۴۲۶ و ۴۴۴).

۲. وضعیت معاملات مضطر در قانون مدنی

قانون مدنی ایران که برگرفته از اندیشه‌ی فقهی غالب تدوین‌کنندگان آن می‌باشد، معامله‌ی ناشی از اضطرار را صحیح تلقی و ضمن جداسازی حکم آن از معامله‌ی ناشی از اکراه، در ماده‌ی ۲۰۶ این‌گونه مقرر کرده است: «اگر کسی در نتیجه‌ی اضطرار اقدام به معامله کند، مکره محسوب نمی‌شود و معامله‌ی اضطراری معتبر خواهد بود.»

بیان حکم معاملات اضطراری در بین مواد مربوط به معاملات اکراهی شاید بدین خاطر باشد که قانون‌گذار این دغدغه را داشته است که معاملات اضطراری نیز نوعی معامله‌ی اکراهی تلقی شود و بلافاصله در صدد تفکیک این دو معامله از هم برآمده و به همین دلیل تأکید کرده است که این نوع معاملات اکراهی محسوب نمی‌شود.

۳. نقد و بررسی اندیشه‌های حقوقی

حقوق دانان و برخی از اندیشمندان فقهی، در فرضی که از اضطرار مضطر سواء استفاده شود، هر یک رویکردی را اتخاذ و بر اساس اندیشه‌ی حقوقی خود، موضوع را تحلیل حقوقی کرده‌اند. در این قسمت به اختصار به بیان اندیشه‌های موجود و نقد و بررسی هر یک می‌پردازیم.

۱. إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

خداوند، تنها (گوشت) مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را نام غیر خدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است. (ولی) آن کس که مجبور شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست (و می‌تواند برای حفظ جان خود، در موقع ضرورت، از آن بخورد)؛ خداوند بخشنده و مهربان است (بقره: ۱۷۳).

۳-۱. نظریه‌ی صحت قرارداد

همان طور که گفته شد، اطلاق نظریه‌ی اندیشمندان فقهی^۱ و ماده‌ی ۲۰۶ قانون مدنی، بر صحت قرارداد مضطر دلالت دارد (مؤسسه‌ی دایره‌المعارف فقه اسلامی، ۱۴۳۰: ۴۴۴) و تفاوتی هم بین دو فرض سوءاستفاده یا عدم آن وجود ندارد. برخی از حقوق دانان معاصر نیز این اندیشه را پذیرفته‌اند. (امامی، ۱۳۸۱: ۲۰۲، حایری شاهباغ، ۱۳۸۲: ۱۶۴؛ بروجردی عبده، ۱۳۸۰: ۱۲۴؛ علی‌آبادی، ۱۳۸۱: ۸۰؛ شهیدی، ۱۳۸۰: ۱۸۴).

در استدلال به صحت معاملات اضطراری، به طور عمده سه دلیل مطرح شده است.

۳-۱-۱. امتنانی بودن حدیث رفع

فقیهان غالباً امتنانی بودن حدیث رفع را مستند قرار داده و عقیده دارند که فساد قرارداد خلاف امتنان است (نجفی خوانساری، ۱۳۵۷: ۱۸۴؛ موسوی خویی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۴۱۰ و ج ۳: ۲۹۳)؛ به این معنا که نفوذ معاملات اضطراری به نفع خود مضطر است، اگر معاملات اضطراری غیرنافذ باشد، مردم به سادگی حاضر به معامله‌ی با مضطر نیستند و در نتیجه اضطرار او تشدید می‌شود.

در پاسخ به این استدلال باید گفت:

اول: هم‌سیاقی معاملات اضطراری با معاملات اکراهی در حدیث رفع، اقتضا دارد که حکم یکسانی برای هر دو لحاظ شود و واژه‌ی «رفع» نیز همان‌طور که در معاملات دسته‌ی دوم، لزوم را مرتفع می‌کند، در معاملات اضطراری نیز باید به حکم وحدت سیاق حدیث چنین کند. آن‌چه که فقیهان را در تفاوت حکم این دو مورد راسخ کرده است، این است که حدیث رفع در مقام امتنان است و اعتقاد به عدم نفوذ معاملات اضطراری، با آن مغایرت دارد. به همین دلیل حکم معاملات اضطراری را حتی از واژه‌ی رفع در حکم جدا نموده‌اند و صرفاً به این دلیل که عدم نفوذ معاملات، مضطر را در وضعیت اضطراری باقی می‌گذارد، آن را خلاف امتنان تلقی کرده‌اند. اما از این نکته غفلت شده است در فروزی که اعتقاد به عدم نفوذ یا راه‌های جایگزین

۱. بنگرید به: زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۶: ۱۵۰؛ نجفی، ۱۳۶۵، ج ۲۲: ۲۶۷؛ انصاری، ۱۴۱۵: ۱۱۹؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵، ج ۸: ۲۸۶.

دیگر از قبیل تعدیل قرارداد حتی به حکم حاکم، با امتنان هم‌سویی داشته باشد و از مصادیق امتنان تلقی شود، آیا باز هم از نظر فقیهان، معاملات اضطراری باید متفاوت دیده شود. اگر امتنان مورد نظر شارع به نحوی در معاملات اضطراری احیا شود که ضمن حکم به صحت معاملات، از آثار زیان‌بار اضطرار به سود طرف دیگر جلوگیری شود، باز هم باید به صحت مطلق اعتقاد داشت؟ حتی اگر در یک مورد امتنان مورد نظر شارع به گونه‌ای غیر از صحت مطلق قرارداد رقم بخورد، آیا نباید در نظریه‌ی خود اندیشه کنند؟

دوم: امتنانی بودن حدیث رفع در صورتی موجه خواهد بود که سخن از ابطال قرارداد باشد، چرا که در این صورت مضطر را در کام اضطرار رها ساخته‌ایم. اما چنانچه سخن از تعدیل قرارداد باشد، ضمن ابقای قرارداد و آثار ناشی از آن که رفع احتیاج از مضطر می‌کند، حمایت‌های لازم هم از وی صورت می‌گیرد.

سوم: افزون بر این که این ادعا که در صورت حکم به تعدیل، کسی حاضر به انعقاد قرارداد با مضطر نخواهد بود، نیز به صورت کلی صادق نیست، بلکه رونق اقتصادی و رقابت گسترده و فراوانی کالا و مشتریان امروزه در اکثر اموال به حدی است که حکم به تعدیل از تعداد کسانی که حاضر باشند با شروطی متعادل با مضطر طرف قرارداد قرار گیرند نخواهد کاست.

۲-۱-۳. ضرورت استقراری معاملات

بسیاری از معاملات مردم اضطراری است و صحت معاملات مضطر باعث استقرار معاملات و عدم نفوذ آن سبب عدم ثبات آن‌ها می‌شود (یزدی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۱۲۰).

یکی از اندیشمندان حقوقی در پاسخ به این استدلال یادآور شده است که هرچند ضرورت استواری قراردادها و حمایت از معاملات اقتضا می‌کند که معاملات مضطر صحیح تلقی شود، لیکن این مصلحت در فرضی که یک طرف از اضطرار طرف دیگر سوءاستفاده می‌کند و ناتوانی، وسیله اجرای هدف‌های غیراخلاقی قرار می‌گیرد، مصلحت پیش‌گفته با مصلحت مهم‌تری روبه‌رو است؛ مصلحتی که مرتبط با نظم عمومی است و در جلوگیری از تجاوز اشخاص به یکدیگر خلاصه می‌شود. در این

تعارض، بی‌گمان حفظ مصالح اجتماعی مقدم است. افزون بر این، در موردی که از اضطرار سوءاستفاده می‌شود، به دلیل این که یا خود طرف مقابل آن را ایجاد کرده است و یا این که از آن مطلع بوده است، دیگر حمایت از چنین شخصی، منطقی نمی‌تواند داشته باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۱۴).

۳-۱-۳. عدم دخالت طرفین در ایجاد وضعیت اضطراری

معمولاً طرفین قرارداد اضطراری در ایجاد اضطرار نقشی ندارند و عدم لزوم و نفوذ آن موجب زیان و عسر و حرج آنان می‌شود (یزدی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۱۲۰). این استدلال در ادامه‌ی استدلال نخست نیز قابل طرح است و در پاسخ آن می‌توان گفت که: اولاً، صرف عدم دخالت طرفین در ایجاد وضعیت اضطراری، همواره صادق نیست و گاه طرف دیگر قرارداد در ایجاد آن نقش دارد و مقدمات اضطرار را مستقیم و یا غیر مستقیم ایجاد می‌کند، ثانیاً، آن چه که موجب نگرانی و دخالت در قرارداد می‌شود، نقش طرفین در ایجاد حالت اضطرار نیست، بلکه سوءاستفاده‌ای است که از آن صورت می‌گیرد. این سوءاستفاده، اجحاف محسوب می‌شود و از این رو، دخالت در قرارداد را توجیه می‌کند، ثالثاً، در این که دخالت در قرارداد و عدم پای‌بندی کامل به قرارداد موجب عسر و حرج و ضرر طرفین باشد، محل بحث است و در هر مورد با دخالت در قرارداد نمی‌توان به تحقق آن اعتقاد داشت، بلکه به عکس، در صورت عدم دخالت، می‌توان در اکثر مصادیق به تحقق ضرر اذعان داشت.

نکته‌ای که در این نظریه مغفول مانده است، تعارض آن با قواعد برتر حقوقی از جمله عدالت و لاضرر است، نمی‌توان به مسایل حقوقی، بدون در نظر گرفتن قواعد برتر پاسخ داد و تعارض بین اصول اولیه و باورهای حقوقی را نادیده گرفت. این اندیشه، مضطر را در درماندگی تنها می‌گذارد و هیچ حمایتی از او نمی‌کند. مصرف‌کننده‌ای که برای رفع اضطرار خود چاره‌ای جز انعقاد قرارداد ندارد، به صرف این که با اراده‌ی خود، معامله را منعقد کرده است، بی‌پناه رها می‌شود. در واقع به او گفته می‌شود که می‌خواستی معامله نکنی، اما به عواقب ناشی از معامله نکردن او توجهی نمی‌شود.

۳-۲. نظریه‌ی عدم نفوذ قرارداد (قابلیت فسخ)

نظریه صحت مطلق قرارداد اضطراری، به مذاق برخی از حقوق‌دانان خوش نیامده و رویکردهای دیگری جست‌وجو کرده‌اند. این عده اعتقاد دارند که صحت قرارداد، افتادن در کام بی‌عدالتی است که نظم عمومی آن را بر نمی‌تابد، بلکه در تعارض اصل استواری قراردادها با نظم عمومی، آن‌چه باید شکسته شود، ثبات و استواری قرارداد است؛ چرا که نظم عمومی نه تنها بر ثبات قراردادها، بلکه بر شرایط و محتوای قرارداد هم حاکم است. به همین دلیل، باید قرارداد، غیر لازم‌الاجرا تلقی شود. اما از آن‌جا که بطلان قرارداد ممکن است با امتنانی بودن حکم ناسازگار باشد و مضطر را در اضطراب رها کند و یا وضعیت اضطراری را تشدید نماید، به ناچار باید از نظریه‌ی ابطال قرارداد به صورت مطلق پرهیز و نظریه‌ی غیرنافذ بودن آن را مطرح نمود؛ نظریه‌ای که در حقوق کشورهای غربی به عنوان قابلیت ابطال^۱ مطرح شده و به نظریه‌ی عدم نفوذ در حقوق ایران نزدیک است. در این نظریه، دو رویکرد فرعی و اجرایی مطرح شده است. عده‌ای عدم نفوذ را بر مبنای نظریه‌ی اکراه توجیه کرده‌اند و برخی دیگر، آن را ناشی از غبن و برهم خوردن تعادل عوضین دانسته‌اند. این دو نظر، جداگانه بررسی می‌شود.

۳-۲-۱. عدم نفوذ به دلیل توسعه‌ی دامنه‌ی اکراه

برخی از اندیشمندان با توسعه‌ی دامنه‌ی اکراه، سوءاستفاده از اضطراب را اکراه تلقی کردند و معتقدند که؛ «اگر طرف قرارداد یا شخص خارجی، موقعیت مضطر را وسیله‌ی وارد ساختن فشار بر او قرار دهد، اکراه تحقق می‌پذیرد و قرارداد غیرنافذ می‌شود» (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۵۱۰؛ السنه‌وری، ۱۳۸۲: ۲۲۷). از نظر ایشان، تفاوت اساسی بین اکراه و اضطراب، این است که در اکراه، شخص به منظور اجبار معامل و گرفتن رضای او، به تهدید و ارعاب می‌پردازد، ولی در اضطراب، این فشار ناشی از وضعیت درونی است. در اکراه هیچ تفاوتی بین این که تهدید و فشار را خودِ معامل انجام دهد یا این که زمینه‌ی این فشار را عوامل خارجی دیگر ایجاد نماید، نیست. در واقع زمینه‌ی تهدید و فشار خارجی، اهمیتی ندارد. در نتیجه اگر شخص دیگری،

1. Revocable- Terminable

فشار ناشی از عوامل خارجی را سببی برای تهدید تلقی و آن را اعمال کند، عنصر مادی اکراه محقق شده است. از طرف دیگر، اکراه همان طور که ممکن است ناشی از تهدید به انجام دادن امری باشد، ممکن است ناشی از تهدید به خودداری از انجام امری نیز باشد که انجام آن برای طرف مقابل امری حیاتی است. چنانچه طرف معامله، مضطر را به طور مستقیم یا غیرمستقیم تهدید نماید، که اگر قرارداد را با قیمت پیشنهادی او و با شرایط مورد نظر او منعقد نکند، او نیز انعقاد قرارداد را با شرایط مورد نظر طرف مضطر نمی‌پذیرد، فشار ناشی از این اقدام، کمتر از فشار ناشی از تهدید مستقیم به انجام کاری نیست؛ چرا که طرف مضطر گزینه‌ی دیگری برای معامله کردن ندارد. در نتیجه، اضطرار به مفهوم اکراه نزدیک می‌شود.

در این نظریه، اضطرار سبب مخدوش شدن رضایت تلقی نشده است تا مخالف ماده‌ی ۲۰۶ قانون مدنی و مخالف نظریه‌ی مشهور فقها پنداشته شود، بلکه سوءاستفاده از وضعیت اضطراری با علم و اطلاع از آن وضعیت، امری نامشروع تلقی می‌شود و همین امر، سبب عدم نفوذ اراده می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۱۱). این نظریه مورد پسند برخی از حقوق‌دانان دیگر نیز قرار گرفته است (جعفری، ۱۳۷۸: ۲۲۷ و ۲۴۱؛ جعفری، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۶۴).

نظریه‌ی یکسان بودن قواعد اکراه و اضطرار همراه با سوءاستفاده‌ی طرف دیگر، در تئوری‌های فقهی و حقوقی چندان مورد توجه نیست؛ عدم توجه عبارتند از: اول: از نظر عرفی، تفاوتی ماهوی بین این دو مفهوم وجود دارد؛ زیرا در اکراه یک عامل خارجی انسانی، طرف متقابل را تهدید به ضرری نامشروع می‌کند. از ظاهر مواد ۲۰۲ تا ۲۰۹ قانون مدنی هم استنباط می‌شود که تهدید از جانب اشخاص صورت می‌گیرد (امامی، ۱۳۸۱: ۲۰۲؛ ره‌پیک، ۱۳۸۵: ۹۶؛ شهیدی، ۱۳۸۰: ۱۸۴). و انصراف عرفی اکراه نیز آن را تأیید می‌کند.

دوم: مقایسه‌ی فشار ناشی از عوامل خارجی و ترک معامله از سوی معامل با اکراه، امری دور از ذهن به نظر می‌رسد. هرچند در این راستا، از اضطرار وی سوءاستفاده می‌شود، ولی به هر صورت، او خود به معامله اقدام می‌کند و از این حیث تحت فشار ناشی از اکراه نبوده است. به همین دلیل گفته شده است که «ماده‌ی ۲۰۶ قانون مدنی، مصداقی از ماده‌ی ۲۰۸ این قانون یعنی قراردادهای بدون تهدید است»

(امیری قائم مقامی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۳۲۳).

سوم: ماهیت حمایت از مکره و مضطر متفاوت است؛ چرا که حمایت از مکره به صورت فسخ قرارداد، ضرری را متوجه وی نمی‌کند، بلکه ضرر را از وی دفع نماید. به دیگر سخن، راه حل فسخ قرارداد با امتنانی بودن حدیث رفع در اکراه منافاتی ندارد، بلکه دقیقاً در راستای یکدیگرند. ولی در حمایت از مضطر، فسخ قرارداد با امتنانی بودن آن منافات دارد و مضطر را در وضعیت اضطرار رها می‌سازد و نه تنها دردی از او درمان نمی‌کند، بلکه بر دامنه‌ی احتیاج و نیاز او می‌افزاید. لازمه‌ی حمایت از مضطر، صحت قرارداد است و این معنا دقیقاً همان منظور فقیهان از خلاف امتنان بودن فساد معامله‌ی مضطر است. بر فرض هم که به او حق فسخ داده شود، با وجود اضطرار، قطعاً توان استفاده از این حق را ندارد؛ چرا که فسخ، او را در همان وضعیت نخست قرار خواهد داد و به همین دلیل صرف اعطای حق فسخ، حتی به دلیل اکراه، کمک مؤثری به او در جهت گریز از سوءاستفاده‌ی طرف مقابل نخواهد کرد. از طرف دیگر، عدم تنفیذ وی پس از زوال اضطرار نیز طرف دیگر را با ضرر مواجه می‌سازد. امتنانی بودن قاعده‌ی اضطرار، ضرر طرف مقابل را نیز باید منتفی کند. اگر رفع وضعیت اضطراری زمان زیادی به طول انجامد، تزلزل مالکیت طرف مقابل، خود ضرری است که قابل اغماض نیست. افزون بر این، فسخ قرارداد و استرداد عوض پرداخت شده توسط مضطر، ممکن است همه‌ی ضررهای طرف مقابل را جبران نکند. چهارم: نکته‌ی دیگری که ماهیت حمایت از مضطر و مکره را متفاوت می‌کند، تفاوت در نوع تنفیذ است؛ در اکراه، تنفیذ به هر عملی که دلالت بر رضایت کند، صورت می‌گیرد (وحدت ملاک ماده‌ی ۲۴۸ قانون مدنی)؛^۱ از جمله تصرفات ماهوی در موضوع معامله تنفیذ محسوب می‌شود. ولی آیا درباره‌ی مضطر می‌توان قایل بود که اگر او در موضوع معامله تصرف کند، عمل او تنفیذ محسوب می‌شود. اگر مضطر در موضوع معامله تصرف نکند، از اضطرار نجات نمی‌یابد. بین این دو محذور، چگونه باید به کمک مضطر شتافت؟ همان طور که یکی از نویسندگان حقوقی متعرض این نکته شده‌اند (باریکلو، ۱۳۸۲: ۶).

پنجم: محقق مزبور مشخص نکرده‌اند که چنانچه سوءاستفاده‌ی از اضطرار را

۱. اجازه‌ی مالک نسبت به معامله‌ی فضولی حاصل می‌شود به لفظ یا فعلی که دلالت بر امضای عقد نماید.

عنصر نامشروع می‌دانند (به حق نیز چنین است)، چگونه از آن عدم نفوذ قرارداد را نتیجه گرفته‌اند، در حالی که به استناد ماده‌ی ۲۳۲ قانون مدنی^۱ باید حکم به بطلان شرط و صحت عقد داده شود؛ نتیجه‌ای که از تئوری تعدیل قرارداد حاصل می‌شود.

۲-۳-۲. عدم نفوذ با تئوری غبن

یکی از حقوق‌دانان با اعتقاد به جریان قواعد مربوط به خیار غبن، در معاملات اضطراری، در صورت سوءاستفاده‌ی طرف مقابل می‌گوید با استفاده از خیار غبن، فرد مضطری که از معامله متضرر شده است، به راحتی می‌تواند قرارداد را فسخ نماید و خود را از بار تعهد گزاف خلاص نماید (صفایی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۲۹). نویسنده دیگری در دفاع از تئوری غبن، ضمن پاسخ به ایراد اطلاع مضطر از قیمت واقعی، معتقد است که علم و جهل مغبون موضوعیت ندارد، بلکه تمام موضوع در به هم خوردن تعادل عوضین قراردادی است و علم و اطلاع مغبون، صرفاً اماره‌ای است بر این که ضرر بر او تحمیل نشده و او خود به ضرر خود اقدام کرده است. اما با توجه به این که دلیل اصلی خیار غبن، نه قاعده‌ی لاضرر، بلکه مستند به بر هم خوردن تعادل عوضین و مبتنی بر شرط ضمنی و عقلایی متعادل بودن عوضین در قرارداد است، به همین دلیل، هرچند در صورت علم مضطر به عدم تعادل، شرط ضمنی مزبور وجود ندارد و فرض بر این می‌شود که طرفین بر خلاف آن، (شرط ضمنی تعادل عوضین) توافق کرده‌اند و از این جهت شرط پذیرفته شده توسط طرفین، به عنوان شرط شخصی، مقدم بر شرط نوعی و عرفی است، ولی در قرارداد مبتنی بر سوءاستفاده از اضطرار، عرفاً ضرر موجود است و ادله‌ی ثابت کننده خیار، شامل مورد نیز می‌شود و مشمول قاعده‌ی لاضرر است. اگر ضرر غیرمضطر قابل جبران است، به طریق اولویت، ضرر مضطر نیز قابل جبران است (باریکلو، ۱۳۸۲: ۱۶).

برخی از حقوق‌دانان بر این نظریه خرده گرفته‌اند و قواعد مربوط به خیار غبن را در این‌گونه معاملات جاری نمی‌دانند؛ چراکه از شرایط تحقق خیار غبن، جهل مغبون نسبت به قیمت واقعی است، در حالی که مضطر از قیمت واقعی اطلاع دارد و در نهایت چیزی که او را وادار به انعقاد قرارداد می‌کند، اضطرار او است. به همین

۱. شروط مفصله‌ی ذیل باطل است ولی مبطل عقد نیست: ۱- شرطی که انجام آن غیر مقدور باشد. ۲- شرطی که در آن نفع و فایده نباشد. ۳- شرطی که نامشروع باشد.

دلیل معتقدند از خیار غبن نمی‌توان برای خلاصی از تعهدات گزاف طرف مضطر استفاده کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۱۰).

از دیگر ایرادات وارد بر نظریه غبن این است که اعمال خیار غبن از زمان اطلاع فوری است، مضطر اگر چنین کند، در اضطرار باقی می‌ماند و اگر نکند، خیار او ساقط شده است.

در پاسخ به این ایراد، گفته شده است: اولاً ماده‌ی ۴۲۰ قانون مدنی^۱ ناظر بر موارد غالب است و از معاملات اضطراری منصرف است؛ ثانیاً، فوریت حسب مورد، متفاوت است. لذا فوریت اعمال خیار غبن در معاملات اضطراری، پایان حالت اضطرار است (باریکلو، ۱۳۸۲: ۱۷).

ایرادات این پاسخ به نظر روشن می‌رسد؛ زیرا: اولاً، انصراف ماده‌ی ۴۲۰ قانون مدنی از معاملات اضطراری که غبنی هم فرض شوند محرز نیست؛ و ثانیاً، مبدأ فوریت اعمال خیار، زمان علم مغبون از غبن است، در حالی که مضطر غالباً از قیمت واقعی در زمان معامله اطلاع دارد. در نتیجه نمی‌تواند موجهی برای اعمال خیار غبن و یا فوریت آن باشد.

یکی از نویسندگان، ضمن این که استناد به خیار غبن را نمی‌پذیرد، آن را خالی از فایده نیز نمی‌داند؛ و می‌گوید: درست است که مبنای خیار غبن در حقوق ایران، جلوگیری از ضرری است که با قاعده‌ی لاضرر منتفی است، اما قاعده‌ی لاضرر در معاملات مضطر، با قاعده‌ی اقدام در تعارض است و قاعده اقدام حاکم خواهد بود. در نتیجه مضطر، چون به زیان خود اقدام کرده است، حق فسخ قرارداد را به دلیل قاعده‌ی لاضرر و به استناد خیار غبن ندارد. این سخن، در معاملات مضطر به این دلیل صحیح نیست که در مضطر، قاعده‌ی اقدام نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ چرا که پذیرش قرارداد از سوی وی، صرفاً به دلیل فرار از وضعیت اضطراری بوده است و حاکی از رضایت واقعی وی به قرارداد و اقدام به ضرر خود نمی‌باشد. پس اگر به مضطر مغبون حق فسخ قرارداد را بدهیم، در حقیقت از تضرر ناروای وی ممانعت کردیم (عبدی‌پور، ۱۳۷۶: ۱۰۲).

آن‌چه که در ایرادات مطرح شده مغفول مانده است، این است که دادن حق

۱. ماده‌ی ۴۲۰: «خیار غبن بعد از علم به غبن فوری است».

فسخ به مضطر، نمی‌تواند جبران ضرر کند؛ چون اضطرار موجود ممکن است ادامه داشته باشد و در نتیجه فسخ به نفع مضطر نباشد. از طرفی پس از رفع اضطرار هم، فسخ ممکن است به ضرر طرف مقابل باشد؛ به دلیل این که نوسانات قیمت ممکن است آن قدر زیاد باشد که فسخ را به زیان طرف مقابل سازد. مثلاً در فرضی که مبیع دچار کاهش قیمت شدید شود و معامله هم در زمان اوج قیمت منعقد شده باشد، در این صورت امتنانی بودن حدیث رفع در معاملات اضطراری، خلاف امتنان در حق طرف مقابل است و دلیلی وجود ندارد که ضرر وی به نفع مضطر نادیده انگاشته شود. اگر راه دیگری وجود داشته باشد که ضمن جلوگیری از ضرر مضطر، از ضرر طرف مقابل نیز جلوگیری شود، قطعاً مقبول‌تر خواهد بود. خواهیم گفت که تعدیل قرارداد، دارای چنین ویژگی است و هم‌زمان از ضرر هر دو طرف جلوگیری می‌کند.

۳-۳. حق تعدیل و فسخ قرارداد

نظر دیگری که در خصوص معاملات مضطر مطرح شد، این است که با توجه به ملاک ماده‌ی ۱۷۹ قانون دریایی ایران، به مضطر حق داده شود که یا از دادگاه درخواست تعدیل قرارداد کند و یا این که خواستار ابطال آن شود. این ماده که برگرفته از قانون دریایی ۲۹ آوریل ۱۹۱۶ فرانسه است، در شرایطی که اضطراری بودن وضعیت کشتی در حال غرق و گراف بودن قیمت از شروط مهم آن است، به طرف مضطر قرارداد، یعنی ناخدای کشتی در حال غرق اجازه داده است با مراجعه به دادگاه، تعدیل یا ابطال قرارداد را درخواست نماید. این حکم نشانه‌ی برداشتن مرز سنتی میان اکراه و اضطرار تلقی شده است (جعفری، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۶۴).

برای استناد به این ماده باید از آن الغای خصوصیت کرد؛ به این معنی که هرچند ماده‌ی یاد شده درصدد بیان وضعیت کشتی در حال غرق است، لیکن کشتی و وضعیت اضطراری آن خصوصیتی ندارد، بلکه آن چه موجب این حکم شده است، اضطراری بودن وضعیت آن است که در همه‌ی موارد اضطراری وجود دارد. در نتیجه، به رغم ظاهر ماده‌ی فوق، باید از آن حکم کلی استخراج و آن را لازمه‌ی حمایت قانون‌گذار از افراد مضطر تلقی نمود. هر چند که وضعیت اضطراری برای کشتی در دریا ممکن است سنگین‌تر باشد و از همین جهت الغای خصوصیت در آن مشکل به

نظر برسد؛ زیرا این اضطرار شدید در سایر موارد مشاهده نمی‌شود تا بتوان حکم آن را به همهی موارد تسری داد، ولی همین اندازه پذیرش حق تعدیل قرارداد، گامی به جلو برای حرکت قانون‌گذار در شکستن مرزهای سنتی بین اکراه و اضطرار محسوب می‌شود.

در نقد این نظر، همان طور که در نظرات قبلی گفته شد، باید گفت که این رویکرد تمام مشکل را حل نمی‌کند. هرچند از این جهت که حق تعدیل و حذف شروط زیان بار را به مضطر می‌دهد، گامی پسندیده است. گامی که در جهت حذف و یا کاهش آثار اجحاف ناشی از سوءاستفاده از اضطرار مؤثر است. اما پیش‌بینی فسخ، ممکن است برای طرف مقابل نیز در بسیاری موارد زیان‌بار باشد؛ به ویژه زمانی که بین اعمال فسخ و انعقاد قرارداد، فاصله‌ی زمانی زیادی وجود دارد؛ زیرا در این صورت، برای فرار از زیان وارده به مضطر، وارد حوزه‌ی زیان‌رسانی به طرف مقابل شده‌ایم و همان طور که گفته شد، اگر قاعده‌ی امتنان موجب کمک به مضطر در جهت رهایی وی از شروط تحمیلی می‌شود، همین قاعده در جهت مقابل نیز باید مطرح باشد. به همین دلیل این نظریه، از این جهت که فسخ را یکی از راهکارهای فراروی مضطر قرار داده است، با تالی فاسد مواجه است.

۴-۳. حق تعدیل قرارداد

در این مقاله سعی شده است تا نظر نویسنده در تعدیل قرارداد اضطراری با توجه به پیشینه‌ی فقهی و قانونی توجیه شود. در این قسمت ابتدا تعریف مختصری از تعدیل و سپس پیشینه‌ی تعدیل در اندیشه‌ی فقیهان و قانون‌گذاران مورد بررسی قرار می‌گیرد و آنگاه به برخی شبهات و تردیدهای احتمالی پاسخ می‌دهیم.

۴-۳-۱. تعریف تعدیل

تعدیل در لغت مصدر باب تفعیل از ریشه‌ی «عدل» به معنای برابر ساختن است. (انصاری و طاهری، ۱۳۸۸، جلد ۷۰۳: ۱) و در اصطلاح حقوقی، تعدیل قرارداد به معنای تصرف در مفاد تراضی و تغییر شروط قراردادی است که با هدف منطبق کردن قرارداد با خواست جدید دو طرف یا ضرورت‌های اجتماعی و اقتصادی حاکم

صورت می‌گیرد (شفایی، ۱۳۷۶: ۱۴۹؛ بیگدلی، ۱۳۸۶: ۱۶). کاهش میزان تعهدات گزاف یا افزایش میزان تعهدات یک طرف، از شیوه‌های تعدیل قرارداد محسوب می‌شود که گاه به صورت حذف یک یا چند شرط از قرارداد و یا اضافه نمودن یک یا چند شرط به آن و گاه به صورت تغییر شروط نامتناسب و اصلاح متناسب انجام می‌شود (شفایی، ۱۳۷۶: ۱۵۰).

۲-۴-۳. پیشینه‌ی تعدیل قرارداد اضطراری در فقه

نظریه‌ی تعدیل قرارداد اضطراری در فقه نیز خالی از سابقه نیست؛ چراکه برخی از فقها در برخی از مصادیق سوءاستفاده از اضطرار، قائل به حق تعدیل شده‌اند. اول: امام خمینی (ره) در مواردی که موضوع معامله برای مضطر جنبه‌ی حیاتی داشته باشد، معتقد است که: اولاً، بهای مورد توافق باید به طرف معامله پرداخت شود، هرچند لازم نیست که متعامل به ثمن المثل یا کمتر از آن معامله کند، بلکه می‌تواند به بیشتر از ثمن المثل نیز مال را مورد معامله قرار دهد، ولی ثمن مورد معامله نباید به اندازه‌ای باشد که موجب عسر و حرج طرف مضطر شود و چنانچه موجب عسر و حرج شود، بیش از ثمن المثل به متعامل تعلق نمی‌گیرد (موسوی خمینی، بی تا، ج ۲: ۱۵۱).

دوم: شیخ طوسی در همین فرض مطرح شده در نظر امام خمینی معتقد است که: اگر معامله به قیمتی بیش از ثمن المثل منعقد شود، مضطر نسبت به مازاد بر ثمن المثل، تعهدی ندارد و به دلیل این که نسبت به مازاد ناچار شده است، همانند مکره تلقی می‌شود (شیخ طوسی، بی تا، ج ۶: ۲۲۶). این نظریه هرچند در استدلال به نظریه الحاق اضطرار به اکراه نزدیک است، اما در نتیجه با توجه به این که برای مضطر حق فسخ قائل نشده، بلکه تعدیل قرارداد و حذف شرط گزاف در قیمت را راهکار صحیح تلقی نموده است، با آن متفاوت و به نظریه تعدیل نزدیک است.

ملاحظه می‌شود که وجه مشترک در هر دو نظر، این است که قرارداد، خود به خود تعدیل می‌شود و تعهد مضطر، چنانچه بیش از ثمن المثل باشد، بر اساس نظریه‌ی امام خمینی (ره) در صورتی که موجب عسر و حرج شود؛ و بر اساس نظریه‌ی شیخ طوسی در هر صورت، به اندازه‌ی آن خواهد بود. نتیجه این که، در این دو نظریه،

حق فسخ برای مضطر پیش‌بینی نشده است. شاید این نظریه در اندیشه‌ی این دو فقیه، به این دلیل باشد که فسخ را نیز نوعی ضرر، اما برای طرف مقابل می‌دانند و به همین دلیل از آن سخنی نگفته و فقط از تعدیل قرارداد سخن گفته‌اند.

سوم: فقیه‌ی دیگر در همین راستا معتقد است، چنان‌چه مالک از طرف معامله که مضطر است ثمن اجحافی و غیرمنصفانه مطالبه نماید، دو فرض متصور است. فرض نخست این است که اگر مضطر حتی با توسل به حاکم بتواند مالک را به قبول قیمت منصفانه مجبور نماید، باید چنین کند. یعنی حاکم می‌تواند او را مجبور کند که قیمت غیرمنصفانه را ثمن معامله قرار ندهد (سیستانی، ج ۳، ۱۴۱۶: ۱۳۷). از عبارت این فقیه معاصر استنباط می‌شود که توسل به حاکم یکی از راهکارهای وادار کردن طرف معامله به منصفانه کردن قرارداد در وضعیت اضطراری است، اما از راهکارهای دیگر سخنی نگفته است؛

فرض دوم این است که، چنان‌چه نتواند به هر طریقی او را وادار به منصفانه کردن قرارداد نماید، باید قیمت قراردادی و مورد توافق را بپردازد؛ حتی اگر غیرمنصفانه و اجحافی باشد و چنان‌چه قادر به پرداخت آن نباشد، در ذمه‌ی وی باقی می‌ماند (سیستانی، ۱۴۱۶، ج ۳: ۱۳۷).

سزاوار است که از این اندیشمند پرسیده شود اگر شخص بتواند از طریق حاکم یا به طریق دیگری مالک را به انعقاد قرارداد منصفانه اجبار کند و این عمل منافاتی با اصل تسلیط ندارد و با حاکمیت اراده نیز در تعارض نیست؛ چرا در فرضی که این قدرت مثلاً به دلیل عدم دسترسی به حاکم فراهم نباشد، باید ملزم به قراردادی باشد که غیرمنصفانه است؟ آیا دسترسی بعدی به حاکم نمی‌تواند و نباید موجب دخالت وی در منصفانه کردن قرارداد شود؟ آیا سپردن منصفانه کردن قرارداد به حاکم، که در جوامع منظم امروزی دسترسی به آنان، اگر غیر ممکن نباشد سهل نیست، قرار دادن مضطر در اضطرار و تحمیل پیامدهای سنگین آن نیست؟ آیا حاکم نمی‌تواند نقش خود را پیش از انعقاد چنین قراردادهایی پیش‌بینی و با وضع قوانین الزامی یا حتی تعیین قیمت‌های منصفانه در قراردادهای اضطراری ایفا نماید؟ آیا نقش حاکم در جوامع گسترده‌ی امروزی می‌تواند محدود به مراجعه‌ی موردی و حضوری افراد مضطر در تعدیل قراردادهای غیرمنصفانه باشد و آیا چنین امری امروزه مقدور است؟

هنوز این سؤال ذهن را به خود مشغول می‌کند که اگر حاکم بتواند پیش از انعقاد قرارداد چنین کاری را انجام دهد، چرا نتواند پس از آن چنین کند؛ و اگر حاکمیت اراده مانع چنین اقدامی از سوی حاکم است، چرا پیش از انعقاد قرارداد، این اصل مانع اقدام حاکم نیست؟ اگر اصل تسلیط موجب صحت قرارداد غیرمنصفانه گردد، این اصل پیش از انعقاد قرارداد هم باید چنین کند.

۳-۴-۳. پیشینه‌ی تعدیل قرارداد اضطراری در قوانین موضوعه

شرایط مندرج در عقد در خصوص موضوع، به منزله‌ی قانون حاکم بر طرفین قرارداد است و تخلف جز در مواردی که در قرارداد یا قانون پیش‌بینی شده است، مجاز نیست. هرگونه تغییر در مفاد قرارداد نیز جز با تراضی اراده‌هایی که آن را به وجود آورده‌اند، ممکن نیست. همین امر اقتضا می‌کند که قانون‌گذار نیز جز در صورت ضرورت، آن را دست‌خوش تغییر ننماید و اراده‌ی حاکم بر قرارداد را پاس دارد. طرفین قرارداد نیز مکلف‌اند در ایجاد آن، اصول مسلم حقوقی و اخلاقی را رعایت و از قواعد آن پیروی نمایند (مواد ۱۰ و ۹۷۵ قانون مدنی).^۱ تخطی از این قواعد مسلم، تجاوز به حریم و حوزه‌ی نظم و یا اخلاق عمومی محسوب می‌شود. در جمع این دو ضرورت، باید گفت که علی‌الاصول، قانون‌گذار قادر به تغییر مفاد قرارداد نیست، مگر آن که مصالح اجتماعی، از جمله عادلانه کردن قرارداد و یا حمایت از طرف ضعیف زیان‌دیده‌ی قرارداد، دخالت دولت را ایجاب نماید.

گاه قرارداد در مرحله‌ی انعقاد، غیرعادلانه و اجحافی نیست، بلکه در روند اجرا و به دلیل تغییرات اقتصادی، شرایط حاکم بر اجرای آن چنان دشوار و ظالمانه می‌شود که انصاف، الزام به اجرای آن را نمی‌پذیرد. این تغییر شرایط قرارداد، گاه با توافق مجدد در زمان اجرا یا پیش‌بینی آن در زمان انعقاد قرارداد و به صورت شرط ضمن عقد صورت می‌گیرد، که این فرض به دلیل قراردادی بودن، موضوع بحث ما نیست؛ و گاه با دخالت مستقیم و یا غیرمستقیم قانون‌گذار، تعدیل صورت می‌گیرد.

۱. ماده‌ی ۱۰ قانون مدنی: «قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده‌اند، در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد نافذ است».

ماده‌ی ۹۷۵ قانون مدنی: «محکمه نمی‌تواند قوانین خارجی و یا قراردادهای خصوصی را که برخلاف اخلاق حسنه بوده و یا به واسطه جریحه‌دار کردن احساسات جامعه یا به علت دیگر مخالف با نظم عمومی محسوب می‌شود به موقع اجرا گذارد اگرچه اجرای قوانین مزبور اصولاً مجاز باشد».

به دیگر سخن، گاه قانون‌گذار با دخالت مستقیم در قراردادهای گاه با دادن اختیار به دادرسان، محتوای قرارداد را متحول می‌نماید. در این قسمت، نخست تعدیل مستقیم به حکم قانون‌گذار، تعدیل غیرمستقیم توسط قاضی یادآوری می‌گردد.

الف) تعدیل قانونی مستقیم

در این روش، قانون‌گذار به طور مستقیم اقدام به تغییر شرایط و مفاد قرارداد می‌نماید که غالباً این اقدام، در وضعیت‌های خاص اجتماعی از قبیل جنگ رخ می‌دهد. نتایج ناگوار چنین حوادثی، گاه اجرای قرارداد مطابق آنچه پیش از این رخداد پیش‌بینی شده بود را چنان دشوار می‌کند که ظالمانه می‌نماید (بیگدلی، ۱۳۸۶: ۳۶۳). این وضعیت، راه را برای سوءاستفاده‌ی یک طرف از وضعیت اضطراری و در ماندگی طرف دیگر باز می‌کند. وجه مشترک تمام این مصادیق، اضطراری بودن وضعیت یک طرف قرارداد است که قانون‌گذار با وضع قانون سعی در تعدیل قرارداد و جلوگیری از سوءاستفاده از اضطرار کرده است.

به موجب آیین‌نامه‌ی تعدیل مال‌الاجاره‌ی مستغلات مورخ ۱۳۲۴/۷/۲۸، به رغم انقضای مدت اجاره، قرارداد به درخواست مستأجر قابل تمدید^۱ یا فسخ^۲ و حتی در خصوص میزان اجاره بها^۳ قابل تمدید بود. این آیین‌نامه تحت تأثیر شرایط جنگی

۱. ماده ۳: «موجر حق دارد در موارد زیر با شخصی که عین مستاجر در تصرف او نمی‌باشد، عقد اجاره منعقد نماید:

الف) در صورتی که مورد اجاره نوساز بوه و قبلاً در اجاره کسی نبوده باشد.

ب) در صورتی که مورد اجاره در تصرف مالک باشد.

ج) در صورتی که در نتیجه اجرای حکم و یا با رضایت از مورد اجاره مستاجر خارج شده باشد».

۲. ماده ۱۲: «در موارد زیر مستاجر می‌تواند اعلان بطلان یا فسخ اجاره را تقاضا کند:

۱- در موردی که عین مستاجر تلف شده و یا قابل استفاده‌ای که منظور از اجاره است نباشد.

۲- در موردی که مطابق شرایطی که بنفع مستاجر در اجاره‌نامه گذاشته شده است، حق فسخ مستاجر تحقق پیدا کند.

۳- در صورت فوت مستاجر در اثناء مدت اجاره به شرط آن‌که ورثه نتواند در مورد اجاره شغل مورث خود را ادامه دهند و حق واگذاری عین مستاجر را به دیگری نیز دارا نباشند.

۴- در موردی که مستاجر اثبات کند که در اثر قوه قاهره قادر به استفاده از مورد اجاره نمی‌باشد».

۳. ماده ۷: «در صورتی که مال‌الاجاره مستغلات مشمول ماده ۱ از حداکثری که این آیین‌نامه اجازه داده است تجاوز کند هیأت رسیدگی به تقاضای ذی‌نفع تا حداکثر میزان مجازات را تقلیل خواهد داد و در صورتی که مال‌الاجاره مستغلات نامبرده کمتر از میزان مزبور باشد موجر نسبت به زمان بعد از انقضاء مدت اجاره می‌تواند درخواست تعدیل آنان را تا میزان مجاز نماید».

جنگ جهانی دوم بوده است (امیری، ۱۳۷۸: ۶۶).

- در قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶، جز در مواردی که بر اساس ماده‌ی ۱۴ این قانون، موجر می‌توانست تخلیه‌ی عین مستأجره را درخواست کند، در سایر موارد، به رغم انقضای مدت اجاره، عین مستأجره در صورت عدم تمایل مستأجر به تخلیه، همچنان در تصرف وی باقی می‌ماند. در ماده‌ی ۳۰ این قانون مقرر شده است «کلیه طرق مستقیم یا غیر مستقیم که طرفین به منظور جلوگیری از اجرای مقررات این قانون اتخاذ نمایند پس از اثبات در دادگاه بلااثر و باطل اعلام خواهد شد». از این رو، با اعلام بطلان شروط قراردادی ضمن عقد اجاره و پذیرش صحت اصل قرارداد، قانون‌گذار در قرارداد اجاره و شروط آن تعدیل کرده است.

- از جمله قراردادهایی که قانون‌گذاران حساسیت زیادی برای حمایت از طرف مضطر آن دارند، قانون کار است که حداقل حمایت‌های لازم را برای کارگر اعمال می‌کند. از آنجا که احتمال سوءاستفاده‌ی طرف قوی یعنی کارفرما از وضعیت اضطراری کارگر و از بین بردن حداقل‌های حمایت قانونی از وی وجود دارد. در ماده‌ی ۸ این قانون مقرر شده است «شروط مذکور در قرارداد کار یا تغییرات بعدی آن، در صورتی نافذ خواهد بود که برای کارگر مزایایی کمتر از امتیازات مقرر در این قانون منظور ننماید». در نتیجه قانون‌گذار فقط شروط قراردادی که حداقل‌های حمایتی قانون کار را نادیده بگیرد، باطل اعلام نموده است، بدون این‌که در صحت اصل قرارداد تردید کند و در نتیجه به نظریه‌ی تعدیل نزدیک شده است.

- در ماده‌ی ۸ قانون حمایت از حقوق مصرف‌کنندگان مصوب ۱۳۸۸^۱ و ماده‌ی ۷ قانون حمایت از مصرف‌کنندگان خودرو مصوب ۱۳۸۶^۲ قانون‌گذار شروط قراردادی مغایر با مقررات حمایتی را باطل دانسته است، بدون این‌که اصل قرارداد را باطل اعلام کند.^۳ جرم‌انگاری و یا بطلان این‌گونه شروط، مبتنی بر نظریه تعدیل

۱. «هرگونه تبانی و تحمیل شرایط از سوی عرضه‌کنندگان کالا و خدمات، که موجب کاهش عرضه یا پایین آوردن کیفیت، یا افزایش قیمت شود، جرم محسوب می‌شود».

۲. «هر نوع توافق مستقیم یا غیرمستقیم بین عرضه‌کننده، واسطه فروش یا مصرف‌کننده که به موجب آن تمام یا بخشی از تعهداتی که عرضه‌کننده بر طبق این قانون و یا ضمانت‌نامه صادره بر عهده دارد ساقط نماید، یا به عهده واسطه فروش یا هر عنوان دیگری گذارده شود، در برابر مصرف‌کننده باطل و بلااثر می‌باشد. تبصره: انعقاد هر نوع قراردادی که حقوق و تکالیف طرفین قرارداد و مشمولین این قانون در آن رعایت نشود به استناد ماده (۱۰) قانون مدنی و مورد مشابه غیرقانونی و از درجه اعتبار ساقط است».

۳. با این‌که در ادبیات حقوقی کشور ما، بطلان نسبی موضوع جا افتاده‌ای نیست و بیشتر در ادبیات حقوقی

قرارداد در معاملات اضطراری است؛ زیرا وجه مشترک هر دو قانون فوق این است که مصرف‌کنندگان موضوع این دو قانون، در معاملات با عرضه‌کنندگان کالا و خدمت و یا خودرو مضطر محسوب می‌شوند و در معرض سوءاستفاده‌ی طرف قرارداد از این وضعیت قرار دارند؛ هرچند گستردگی اقصاء مورد حمایت این دو قانون، تفاوت بارزی را با سایر موارد معاملات اضطراری که دارای این ویژگی نیستند، ایجاد می‌کند و از این جهت، دخالت قانون‌گذار در جهت حمایت از این گروه قابل توجه‌تر به نظر می‌رسد، لیکن همان مبنایی که قانون‌گذار را در این موارد به حمایت واداشته است، در تمام معاملات اضطراری وجود دارد و گستردگی موضوع قوانین یاد شده، تفاوت در مبنای حکم را موجب نمی‌شود.

ب) تعدیل قانونی غیرمستقیم (تعدیل قضایی)

در تعریف تعدیل قضایی گفته شده است «تعدیل قضایی، که در امکان آن، گفت‌وگو و تردید فراوان است، به موردی گفته می‌شود که دادرسی با استناد به شرایط ضمنی یا جلوگیری از بی‌عدالتی و ضرر یکی از دو طرف، مفاد قرارداد را تعدیل و متناسب با شرایط می‌سازد» (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۷۳). هم‌چنین نوشته‌اند: «اگر قانون‌گذار به موجب حکم کلی و به عنوان یک قاعده، به قاضی اجازه‌ی تجدیدنظر در قراردادی را بدهد که تعادل آن بر اثر یک حادثه‌ی غیر قابل پیش‌بینی به هم خورده است، از نوع تعدیل قضایی است (حسین آبادی، ۷۷-۱۳۷۶: ۱۲۲).

هر چند تعدیلی که توسط قاضی صورت می‌گیرد، تعدیل قضایی نامیده

کشورهای غربی مطرح است، اما از آنجا که هدف صرفاً منتفی کردن انگیزه‌های سودجویانه‌ی طرف قوی است، در یک مورد قانون‌گذار ایرانی نیز در جهت حمایت از طرف ضعیف قرارداد، بطلان را فقط نسبت به او منظور کرده است. در ماده‌ی ۷ قانون حمایت از مصرف‌کنندگان خودرو مقرر شده است «هر نوع توافق مستقیم یا غیرمستقیم بین عرضه‌کننده، واسطه‌فروش یا مصرف‌کننده که به موجب آن تمام یا بخشی از تعهداتی را که عرضه‌کننده بر طبق این قانون و یا ضمانت‌نامه صادره بر عهده دارد، ساقط نماید یا به عهده واسطه‌فروش یا هر عنوان دیگری گذاشته شود، در برابر مصرف‌کننده باطل و بلااثر است.» ملاحظه می‌شود که در این ماده، قراردادهایی که تولیدکننده یا عرضه‌کننده با واسطه‌فروش منعقد می‌کند و در آن بخشی از تعهدات عرضه‌کننده، از عهده وی ساقط و به واسطه‌فروش منتقل می‌شود، نسبت به ثالث آن‌ها، یعنی مصرف‌کننده، فاقد اثر است. همین‌طور اگر عرضه‌کننده یا مصرف‌کننده، به طور مستقیم قراردادی منعقد نماید که اثر آن اسقاط برخی تعهدات مندرج در قانون در ضمانت‌نامه باشد، باز هم در مقابل مصرف‌کننده بی‌اثر است. اثر مثبت بطلان نسبی آن است که اگر حقوقی در این قرارداد و در مقابل شروط ساقط‌کننده‌ی تعهد عرضه‌کننده برای مصرف‌کننده در نظر گرفته شود، در مقابل عرضه‌کننده قابلیت استناد دارد.

می‌شود، اما تردیدی نیست که تعدیل قانونی محسوب می‌شود؛ چراکه معیارهای کلی آن را قانون تعیین کرده و صرفاً تشخیص مصادیق بر عهده‌ی قاضی گذاشته شده است. در واقع، تجویز تعدیل قضایی توسط قانون صورت می‌گیرد و منشأ و دستور آن در قانون است. (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ج ۳: ۷۹)، لیکن اختیارات گسترده قضات در تعدیل قضایی، عمده‌ترین تفاوت آن با تعدیل قانونی است (بیگدلی، ۱۳۸۶: ۳۴۷). بنابراین تعدیل قضایی را باید اعمال اختیار تعدیل قرارداد توسط قاضی دانست. نمونه‌هایی از این اختیارات در برخی قوانین قابل مشاهده است.

- ماده‌ی ۴ قانون روابط موجر و مستأجر ۱۳۵۶^۱ به رغم عدم تمایل موجر به استمرار عقد اجاره، ضمن حکم به استمرار آن، به قاضی اجازه‌ی تعدیل اجاره‌بها را مشروط به انقضای مدت سه سال از تاریخ استفاده‌ی مستأجر از عین مستأجره یا از تاریخ مقرر در حکم قطعی، با جلب نظر کارشناس برای تعیین نرخ عادلانه‌ی اجاره‌بها، داده است.

- بند ۸ ماده‌ی ۶۱ قانون اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی^۲ نیز به شورای رقابت اختیار می‌دهد که اضافه درآمد ناشی از ارتکاب رویه‌های ضد رقابتی را مسترد و یا توقیف نماید و در ماده‌ی ۵۱ این قانون، به شورای رقابت اختیار داده شده است که در صورتی که حقوق و امتیازات انحصاری ناشی از مالکیت فکری موجب اقدامات ضد رقابتی شود، اقدامات حمایتی خاصی را انجام دهد که بند «الف» و «ب»^۳ آن، به نوعی تعدیل قرارداد محسوب می‌شود. در بند «الف» به شورای رقابت اجازه داده شده است فعالیت حقوق انحصاری را متوقف کند، یا دوره‌ی اعمال آن را محدود نماید و یا دستور به عدم اعمال آن دهد. در بند «ب» به این شورا اجازه داده شده است طرف

۱. «موجر یا مستأجر می‌تواند به استناد ترقی یا تنزل هزینه زندگی درخواست تجدیدنظر نسبت به میزان اجاره‌بها را بنماید، مشروط به این که مدت اجاره منقضی شده و از تاریخ استفاده مستأجر از عین مستأجره یا از تاریخ مقرر در حکم قطعی که بر تعیین یا تعدیل اجاره‌بها صادر شده سه سال تمام گذشته باشد، دادگاه یا توجه به درصد شاخص کل بهای کالاها و خدمات مصرفی منتشر شده از طرف بانک مرکزی ایران حکم به تعدیل اجاره‌بها خواهد داد. حکم دادگاه در این مورد قطعی است».

۲. «دستور استرداد اضافه درآمد و یا توقیف اموالی که از طریق ارتکاب رویه‌های ضد رقابتی موضوع مواد (۴۴) تا (۴۸) این قانون تحصیل شده است از طریق مراجع ذیصلاح قضایی».

۳. «الف» توقف فعالیت یا عدم اعمال حقوق انحصاری از جمله تحدید دوره اعمال حقوق انحصاری،
ب) منع طرف قرارداد، توافق یا مصالحه مرتبط با حقوق انحصاری از انجام تمام یا بخشی از شرایط و تعهدات مندرج در آن».

قرارداد را از انجام تمام یا بخشی از شرایط و تعهدات مندرج در آن منع کند. اقدامات یاد شده که نوعی تعدیل قراردادهای ضد رقابتی است، در جهت اعمال حمایت‌های قانونی از طرف مضطر قراردادهای اقتصادی، در چرخه‌ی اقتصاد مبتنی بر بازار است که یکی از طرفین قرارداد از موقعیت ضعیف طرف دیگر که مضطر به انجام معامله است، سوءاستفاده می‌نماید.

- در ماده‌ی ۱۷۹ قانون دریایی ایران مصوب ۱۳۴۳، مقرر شده است: «هر قرارداد کمک و نجات که در حین خطر و تحت تأثیر آن منعقد شده و شرایط آن به تشخیص دادگاه غیرعادلانه باشد، ممکن است به تقاضای هر یک از طرفین به وسیله دادگاه باطل یا تغییر داده شود. در کلیه موارد، چنانچه ثابت شود رضایت یکی از طرفین قرارداد بر اثر حيله یا خدعه یا اغفال جلب شده است و یا اجرت مذکور در قرارداد به نسبت خدمت انجام یافته، فوق‌العاده زیاد یا کم است، دادگاه می‌تواند به تقاضای یکی از طرفین، قرارداد را تغییر داده یا بطلان آن را اعلام نماید.»

این قانون که به دادگاه اجازه‌ی تعدیل در محتوای قرارداد عملیات نجات دریایی را داده است، از مصادیق بارز حمایت قانون‌گذار از مضطر و تعدیل قرارداد اضطراری است.

۴-۳. پاسخ به شبهات احتمالی در خصوص تعدیل قرارداد

اضطراری

در این قسمت برآنیم تا به سؤالات احتمالی فراروی نظریه‌ی ارائه شده؛ هر چند پاسخ تفصیلی به موضوع مجال بیشتری می‌طلبد، به اندازه‌ی وسع مجال و به اختصار پاسخ دهیم.

نخست: ممکن است ذهن خواننده‌ی گرامی با این سؤال به خود مشغول شود که نظریه‌ی ارائه شده را چگونه می‌توان در سازگاری با ماده‌ی ۲۰۶ قانون مدنی دانست که معاملات مضطر را صحیح تلقی نموده است؟

در پاسخ می‌توان گفت که تئوری تعدیل قرارداد منافاتی با صحت آن ندارد؛ چرا که تنها در فرض صحت آن است که حکم به تعدیل، جایگاه می‌یابد؛ همان‌طور که اعتقاد به فسخ قرارداد به دلیل تئوری اکراه و یا غبن با صحت قرارداد منافاتی

ندارد. از طرف دیگر اگر اجحاف در شرایط قرارداد را نوعی ظلم تلقی کنیم که حرمت آن در اسلام مسلم و از مستقلات عقلیه محسوب می‌شود، در این صورت با تئوری شرط نامشروع و بطلان آن، پذیرش اعتقاد به صحت قرارداد بدون شرایط اجحافی دور از ذهن نمی‌نماید و بر همین اساس است که نظریه‌ی تعدیل قرارداد قابل توجیه خواهد بود.

دوم: ممکن است گفته شود که شرایط قراردادی هر چند اگر اجحافی باشند، به دلیل این‌که مورد تراضی طرفین قرار گرفته‌اند، به حکم آیه‌ی تراضی^۱ از شمول ظلم که حرام مسلم است خارج بوده و در نتیجه نمی‌توان این‌گونه شرایط را حرام دانست و برای بطلان آن به شرط غیرمشروع استناد کرد.

در پاسخ باید گفت که آیه‌ی تراضی از شروط اجحافی منصرف بوده و یا حداقل در شمول آیه بر چنین شروطی تردید است که در این صورت باید اصل عدم را جاری دانست؛ افزون بر این که شدت تنفر شارع از ظلم و مصادیق آن به حدی است که در کمترین شائبه‌ی آن نیز احتمال نفرت هست، مگر این‌که نصی بر پذیرش آن وجود داشته باشد که در موضوع سخن ما وجود چنین نصی مفقود و یا حداقل، در دلالت آن شبهه وجود دارد.

سوم: ممکن است ایراد شود که قاضی حق ندارد در مقام داوری برای طرفین، یک وضعیت حقوقی جدید ایجاد کند، بلکه وظیفه‌ی او، تفسیر قراردادی است که منعقد نموده‌اند. اگر قرارداد موافق قانون بود، باید همان را اجرا کند و چنان‌چه مخالف آن بود، وظیفه دارد از اجرای آن خودداری نماید. حکم به استرداد مابه التفاوت موضوع معامله به طرف مضطر، تکلیف جدیدی است که در قرارداد نبوده است.

در پاسخ به این اشکال می‌توان گفت که حذف شروط زیان‌بار قراردادی، یک معامله‌ی جدید نیست، بلکه قرارداد با همان چارچوب اولیه حفظ می‌شود و مثل بطلان شرط نامشروع و حذف آن از قرارداد، با حفظ اصل قرارداد، شروط تحمیلی و نابرابر از آن حذف می‌گردد. این راه حل با اصل صحت و لزوم قرارداد نیز سازگاری بیشتری دارد.

۱. «يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَ لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (نساء: ۲۹).

برآمد

تئوری پیشنهاد شده این است که، به مضطر حق تعدیل قرارداد داده شود، نه حق فسخ آن. مزایای این تئوری عبارتند از:

- ۱- با اصل صحت قرارداد و ماده‌ی ۲۰۶ قانون مدنی بیشترین سازگاری را دارد و گزندگی نظریه‌ی صحت مطلق قرارداد اضطراری را نیز با خود ندارد؛
- ۲- با اصل لزوم قراردادها حتی‌الامکان معارضه نمی‌کند؛ چرا که در تعدیل با اندک تغییری در مفاد و محتوای آن، قرارداد منعقد شده لازم الاجرا تلقی می‌شود؛
- ۳- بین ضرر ناشی از فسخ و عدم فسخ قرارداد، جمع می‌شود؛ همان طور که گفته شد، فسخ قرارداد ممکن است به زیان طرف مقابل تمام شود، ولی در تعدیل، این زیان منتفی است. از این طریق، ضرر وارده بر مضطر که ناشی از عدم تعادل عوضین و یا ناشی از تحمیل شروط نابرابر است، منتفی می‌شود. از طرف دیگر، ضرر ناشی از فسخ قرارداد بر طرف مقابل تحمیل نمی‌شود و سرانجام بین منافع دو طرف، حتی‌الامکان جمع صورت می‌گیرد.
- ۴- حق فسخ قرارداد، این نتیجه‌ی اجتماعی را دارد که ممکن است از ناحیه‌ی مضطری که از اضطرار نجات یافته است، موجب سوءاستفاده شود؛ بدین ترتیب مضطری که از وضعیت اضطراری خلاص شده است، با علم به وضعیت جدید و احتمال تضرر طرف دیگر، شروط جدیدی را برای عدم اعمال حق فسخ تحمیل می‌کند که طرف مقابل را در وضعیت جدید اضطراری قرار می‌دهد و از این طریق، از حق خیار خود سوءاستفاده می‌نماید. در نظریه تعدیل، این احتمال منتفی است؛ چرا که تنها چیزی که او می‌تواند پی‌گیری کند، به دست آوردن مازاد پرداختی و یا عوض تعهدات اضافی است که از ناحیه‌ی طرف مقابل به او تحمیل شده است و نه بیشتر از آن. در صورتی هم که به توافق نرسند، دادگاه در این خصوص داوری خواهد نمود؛
- ۵- تعدیل قرارداد این ویژگی مثبت را دارد که از سوءاستفاده‌های احتمالی در آینده پیش‌گیری می‌کند؛ چرا که افراد غیرمضطری که در مقام معامله با افراد مضطر قرار می‌گیرند چنانچه بدانند بر قرارداد آن‌ها توسط قانون کنترل صورت می‌گیرد، از استفاده‌ی شروط اجحافی خودداری خواهند کرد و از این طریق، جنبه‌ی پیش‌گیرانه‌ی حکم تعدیل قرارداد نیز جایگاه می‌یابد.

فهرست منابع:

- امامی، سید حسن، *حقوق مدنی*، جلد نخست، تهران: اسلامیه تهران، چاپ بیست و دوم، ۱۳۸۱.
- امیری قایم مقامی، عبدالمجید، *حقوق تعهدات*، جلد دوم، تهران: نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- انصاری، مسعود و طاهری، محمدعلی، *دانشنامه‌ی حقوق خصوصی*، جلد اول، تهران: جنگل، چاپ سوم، ۱۳۸۸.
- باریکلو، علیرضا، *ضمانت اجرای حقوقی سوءاستفاده از وضعیت اضطراری طرف قرارداد*، مجله‌ی اندیشه‌های حقوقی، سال نخست، شماره‌ی چهارم، پاییز ۱۳۸۲.
- بروجردی عبده، محمد، *حقوق مدنی*، تهران: گنج دانش، چاپ نخست، ۱۳۸۰.
- بیگدلی، سعید، *تعديل قرارداد*، تهران: نشر میزان، چاپ نخست، ۱۳۸۶.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *دایره‌المعارف حقوق مدنی و تجارت*، جلد نخست، تهران: مشعل آزادی، ۱۳۷۵.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *دوره حقوق مدنی - حقوق تعهدات*، تهران: گنج دانش چاپ سوم، ۱۳۷۸.
- حائری شاهیباغ، سیدعلی، *شرح قانون مدنی*، جلد نخست، کنگ دانش، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
- حسین‌آبادی، امیر، *تعادل اقتصادی در قرارداد(۲)*، مجله‌ی تحقیقات حقوقی، شماره‌های ۲۱-۲۲، ۷۷-۱۳۷۶.
- ره‌پیک، حسن، *حقوق مدنی (حقوق قراردادها)*، تهران: خرسندی، چاپ نخست، ۱۳۸۵.
- سنهوری، عبدالرزاق احمد، *الوسیط فی شرح القانون المدنی الجدید*، برگردان: محمدحسین دانش‌کیا و سیدمهدی دادم‌مرزی، جلد نخست، قم: دانشگاه قم، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- شفایی، محمدرضا، *بررسی تطبیقی نظریه‌ی تغییر اوضاع و احوال در قراردادها*، تهران: ققنوس، چاپ نخست، ۱۳۷۶.
- شهیدی، مهدی، *تشکیل قراردادها و تعهدات*، جلد نخست، تهران: مجد، ۱۳۸۰.
- صفایی، سیدحسین، *دوره مقدماتی حقوق مدنی*، جلد دوم، تهران: میزان، ۱۳۸۳.

- عبدی پور، ابراهیم، *بررسی تطبیقی مفهوم و آثار اضطرار در حقوق مدنی*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، چاپ نخست، ۱۳۷۶.
- علی‌آبادی، علی، *ایجاد و سقوط تعهدات ناشی از عقد در حقوق اسلامی*، تهران: دانشگاه تهران، چاپ نخست، ۱۳۸۱.
- کاتوزیان، ناصر، *قواعد عمومی قراردادها*، جلد نخست، تهران: شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، چاپ سوم، ۱۳۸۰.
- ابن قدامه، موفق‌الدین عبدالله بن أحمد، *المغنی*، جلد هشتم، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ نخست، ۱۴۰۵هـ / ۱۹۸۵م.
- انصاری، شیخ مرتضی، *المکاسب*، جلد دوم، بیروت: مؤسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ هـ.ق.
- موسوی، خمینی، روح الله، *تحریر الوسیله*، جلد دوم، قم: دارالعلم، بی‌تا.
- زحیلی، وهبه، *الفقه الاسلامی و ادلته: الشامل للادلله الشرعیه و الاراء المذهبیه و اهم النظریات الفقهیة*، ج ششم، دمشق: دارالفکر، ۱۴۰۹ هـ.ق.
- السنهوری، عبدالرزاق احمد، *مصادر الحق*، جلد سوم، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۵۴م.
- طوسی، ابی جعفر محمد ابن الحسن بن علی، *المبسوط فی فقه الامامیه*، تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء التراث الجعفریه، بی‌تا.
- طوسی، ابی جعفر محمد ابن الحسن بن علی، *تهذیب الاحکام*، بیروت: مؤسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۶ هـ.ق.
- مؤسسه دایره‌ی المعارف فقه اسلامی، موسوعه الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت علیهم السلام، جلد سیزدهم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۳۰ هـ.ق.
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم، *مصباح الفقاهه*، محقق میرزا محمد علی التوحیدی، جلد های اول و سوم، بیروت: دارالهادی، ۱۴۱۲ هـ.ق.
- نجفی خوانساری، موسی، *منیه الطالب*، جلد نخست، نجف اشرف: المطبعه المرتضویه، ۱۳۵۷ هـ.ق.
- نجفی، محمد حسن، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، جلد های ۲۳ و ۳۶، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
- یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، *حاشیه‌ی مکاسب*، (دو جلدی)، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۲۱ هـ.ق.